**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011019**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود در جایی که یک فرد از افراد دلیل عام یا مطلق در یک زمانی از تحت آن دلیل خارج شده باشد در ما بعد آن زمان به استصحاب حکم مخصص باید تمسک کنیم یا به عموم ازمانی عام. مرحوم شیخ تفصیل قائل بودند که اگر عموم به نحو افرادی ملاحظه شده باشد و به نحو انحلالی، ملاحظۀ افرادی را در رسائل تفسیر می‌کنند به نحو انحلالی ملاحظه شده باشد به عموم عام می‌شود تمسک کرد، اگر عام به نحو افرادی از جهت زمان ملاحظه شده باشد، زمان مفرِّد عام باشد به عموم ازمانی عام می‌شود تمسک کرد و اینجا مجرای استصحاب نیست ولو عموم عام هم نداشته باشیم چون اسراء حکم من موضوع الی موضوع آخر هست. ولی اگر عام به نحو زمان درش مفرِّد نباشد اینجا مجرای استصحاب هست، اگر استصحاب هم نبود به عموم عام نمی‌شود تمسک کرد. یعنی محل جریان عموم عام، عموم زمانی عام و محل جریان استصحاب متفاوت است. آنجایی که به عموم عام می‌شود تمسک کرد استصحاب ذاتاً جاری نمی‌شود. آنجایی که به استصحاب می‌شود تمسک کرد عموم ازمانی عام قابل استناد نیست و اصلاً ندارد. این بیان مرحوم شیخ.

مرحوم شیخ در مکاسب یک تعبیر دیگری داشتند. ایشان از قسم اوّل که زمان مفرِّد عموم هست تعبیر می‌کنند که زمان قید حکم است. از قسم دوم تعبیر می‌کنند زمان ظرف حکم است، به این تعبیر. عرض کردیم که این که تفاوت این دو قسم چیست مرحوم آقای خویی، مرحوم سید و عدۀ زیادی از آقایان دیگر تفاوت این دو تا را در این دانستند که قسم اوّل عام، عام استغراقی است، قسم دوم عام عام مجموعی است، اینجوری فهمیدند. اشکال کردند که در تمسک به عام فرقی نیست، در تمسک به عام بعد از این که یک فردی از تحت عام خارج شد فرقی نیست که عام استغراقی ملاحظه باشد یا مجموعی ملاحظه شده باشد. بالأخره عام نسبت به زمان عمومیت دارد، حالا این زمان به نحو استغراقی باشد که هر فردی از افراد زمان موضوعی از موضوعات حکم باشد یا به نحو مجموعی باشد فرق ندارد. ما از قول حاج آقا عرض کردیم که اصلاً کلام مرحوم شیخ ربطی به عام مجموعی و عام استغراقی ندارد. و شیخ مطلب دیگری را می‌خواهد بفرماید. شیخ تعبیرش این است که عام از جهت زمان گاهی اوقات به نحو وُحدانی ملاحظه می‌شود، گاهی متکثر ملاحظه می‌شود. حالا این عبارت به چه معنا هست؟ وُحدانی ملاحظه شدن و متعدد ملاحظه شدن؟ در جلسۀ قبل عرض کردم که حاج آقا می‌فرمایند با توجه به مثال‌هایی که شیخ زده مطمئناً مربوط به عام مجموعی و عام استغراقی نیست. من یک بیان دیگری به ذهنم می‌رسید و می‌خواستم یک بار دیگر کلام حاج آقا را ببینم، ببینم به این مطلب در کلام حاج آقا تصریح شده یا برداشت من بوده؟ این که مرحوم شیخ در قسم اوّل از انحلال صحبت می‌کند و قسم دوم را می‌گوید انحلالی نیست می‌خواستم عرض کنم مراد از انحلال، انحلال اثباتی است نه انحلال ثبوتی. توضیح ذلک این که گاهی اوقات حکم آن اعتبار واقعی که مولیٰ دارد، ارادۀ واقعی که مولیٰ دارد در عالم لُب متعدد است. شارع وقتی می‌گوید اکرم العالم به عدد افراد عالم اعتبار دارد، حالا در بحث انحلال توضیح دادیم که این انحلال چطور می‌شود که، یعنی جعلش واحد است ولی مجعول متعدد است. وحدت جعل وحدت مجعول را به دنبال نمی‌آورد. حالا آن توضیحش در جای خودش. در عالم اراده هم اراده‌های متعدد دارد. یعنی تحریک‌های متعدد هم دارد. یعنی شارع هر یک از علما را تحریک مستقل می‌کند، به این عالم تحریک می‌کند، به آن عالم تحریک می‌کند، به آن عالم تحریک می‌کند. روی همین جهت هر یک از علما که اطاعت بشوند یا عصیان بشوند به افراد دیگر ربطی ندارد. اینجور نیست که یک عالم را ما عصیان کردیم در یک زمانی باید اکرام می‌کردیم اکرام نکردیم دیگر حکم عصیان شده باشد، پی کارش رفته باشد، نه، حکم در جمیع مراحل، هم مرحلۀ اراده، مرحلۀ حب، مرحلۀ اعتبار، مرحلۀ امتثال، در همۀ این مراحل انحلالی است. و این یک مورد.

ولی یک بحث دیگر انحلال، عرض کردم این انحلالی بودن به معنای این نیست که من انشاء عدیده دارم. ما با انشاء واحد می‌توانیم مُنشأهای متعدد را ایجاد کنیم. با اعتبار واحد می‌توانیم معتبرهای متعدد ایجاد کنیم. با جعل واحد می‌توانیم مجعول‌های متعدد ایجاد کنیم. در بحث انحلال ما به آن پرداختیم و آنجا هم عرض کردم بعضی از نقض‌هایی که مرحوم امام به نظریۀ انحلال وارد کردند و در مقابلش نظریۀ خطابات قانونی را مطرح می‌کنند ناشی از خلط بین انشاء و انحلال مُنشأ است. ایشان تصور کردند که نظریۀ انحلال می‌خواهد بگوید انشاء متعدد است، البته واضح است که انشاء واحد است، جعل متعدد است. در حالی که واضح است جعل واحد است. نه مجعول متعدد است، با جعل واحد می‌شود مجعول‌های متعدد را ایجاد کرد و مانعی ندارد. کما این که در جملات خبریه ما با یک اخبار می‌توانیم از پدیده‌های مختلف اِخبار بدهیم. وحدت اخبار، وحدت مخبر عنه را به دنبال ندارد. آنها بحث‌هایی هست که در بحث انحلال وجود دارد. اما همۀ این حرف‌هایی که ما آنجا مطرح می‌کنیم اینها انحلال در مقام ثبوت است. آن موقعی که شارع جعلی می‌خواهد بکند، چه این جعل را با لفظی بیان بکند، چه با لفظی بیان نکند. گاهی اوقات یک حکم وُحدانی را شارع اعتبار کرده، گفته به ائمۀ معصومین ایمان بیاور. به ائمۀ معصومین ایمان بیاور آن مجعول ما یک حکم وُحدانی است، ایمان به کل ائمه. به طوری که ایمان به یکی از امام‌ها، به یکی از این امام اگر ایمان نیاوریم با این که به هیچ یک از امام‌ها ایمان نیاوریم یکسان است. چون آن که مطلوب هست این کل من حیث الکل است. این یک مطلوب هم بیشتر نداریم، یک تحریک هم بیشتر نداریم. این یک بحث است.

یک بحث دیگر بحث انحلال در مقام اثبات است. و در مقام ظهور است و در مقام دلالت است. وقتی ما آن حکم ثبوتی را که حالا آن حکم ثبوتی ممکن است واحد باشد، ممکن است متعدد باشد. آن حکم ثبوتی را می‌خواهیم بیان کنیم، ممکن است این بیان ما متعدد باشد، ممکن است واحد باشد. یعنی ظهورش متعدد باشد، یا ظهورش واحد باشد. توضیح ذلک این هست که ببینید حالا من در یک عام مجموعی مثال می‌زنم که ما ممکن است یک شیء عام مجموعی باشد، یعنی در مقام ثبوت انحلالی در کار نباشد. ولی در مقام اثبات انحلال در کار باشد. نماز همۀ اجزائش به نحو واجب ضمنی واجب هستند و کل نماز یک وجوب وُحدانی دارد. سوره واجب است مثلاً، رکوع واجب است، سجده واجب است، همۀ اینها جزءهای نماز هستند، وجوب دارند ولی وجوبشان ضمنی است، در اینجا ما یک واجب بیشتر نداریم،‌این واجب کل این نماز هست. به طوری که شما اگر نماز بدون رکوع بخوانید با این که اصلاً نماز نخوانید یکسان است. حالا مثال روشن‌تر بزنم طواف. طواف ۷ تا شوط هست، این ۷ تا شوط شما ۶ شوط به جا بیاورید یا اصلاً به جا نیاورید فرقی ندارد. آن چیزی که واجب هست این مجموع من حیث المجموع است. این نمازی که اجزای متعدد دارد، گاهی اوقات دلیل دال بر اجزائشان مستقل هستند. یک دلیل می‌گوید رکوع واجب است. یک دلیل می‌گوید سجده واجب است. اینها به همدیگر ربطی هم ندارد. دلیل دال بر جزئیت سجده با دلیل دال بر جزئیت سوره، با دلیل دال بر جزئیت رکوع مختلفند، ظهورات متعدد دارند. همه اجزای نماز هستند ولی دلیل دال بر جزئیتشان متعدد است، ظهورات مختلف دارند، احکام مختلف دارند. گاهی اوقات ممکن است یک دلیل واحد باشد ولی انحلالی باشد، یعنی از جهت دلالت بر، به طوری که هر یک از این اجزاء تخصیص بخورند افراد دیگر، فرض کنید می‌گوییم نماز در یک دلیل واحد می‌گوییم نماز جزئش رکوع است یا سجود است، قیام است و سایر اجزاء نماز. به طوری که اگر بعضی از اینها از وجوب افتاد، استحبابی شد، ممکن است بگوییم به همدیگر منافاتی ندارد، ظهورهای مستقل دارند. حالا درست یا نادرست را نمی‌خواهم بگویم، ولی می‌خواهم بگویم این که شخص در دلیل واحد دلالت اجزاء مختلف نماز را، دلالت‌های مستقله بداند تصویر عقلی دارد. جایی که ادلۀ مستقل باشد آن که راحت‌تر است دیگر. یک دلیل گفته السورة جزء من الصلاة، یک دلیل گفته الرکوع جزء من الصلاة، یک دلیل گفته السجدۀ جزء من الصلاة. ادلۀ متعدد داریم، ادلۀ مستقل داریم، من کار ندارم. بنابراین نسبت‌سنجی‌ها، اگر در یکی از این ادله مثلاً ادله‌ای که گفته السجده واجبة ما وجوب را به استحباب حمل کردیم، این ربطی به سائر ادله ندارد، هر کدام جدا جدا. یکی از این ادله را گفتیم که این ادله محمول به تقیه است مثلاً، هر کدام جدا از هم. احکام دلالی، جهت صدوری، صدوری، امثال اینها می‌شود جدا جدا بحث کرد. به همدیگر ربطی ندارد. در دلیل وحدانی هم این مطلب ممکن است تصویر بشود. با یک دلیل وحدانی ولی ما بگوییم این دلیل وحدانی چیزهایش متعدد است. من این بحث را در، حالا آدرسش را بدهم. در مبحث عموم و خصوص، دروس فی علم الاصول ما، جلد اوّل، صفحۀ ۲۴۳ در مبحث حجیت عام مخصَّص در تمام باقیمانده، در کل باقیمانده، به یک تناسبی یک بیانی را مرحوم آقای صدر، یک تقریبی مرحوم آخوند مطرح کردند بر این که عام در تمام باقی حجت هست، آقای صدر اشکالاتی را مطرح می‌کنند، یکی از اشکالات این هست که تقریب شما در عام استغراقی می‌آید در عام مجموعی نمی‌آید. آنجا من به تناسب اشکال دوم این بود که این تقریب در عام استغراقی جاری است که احکام مترتب بر افراد به نحو انحلالی است نه در عام مجموعی که به نحو وحدانی است. بعد ما در مقام بررسی گفتیم به نظر می‌رسد در این اشکال بین دو مطلب خلط شده است، یکی انحلال در مقام ظهور و اثبات و دیگری انحلال در مقام واقع و تعلق حکم، اینگونه انحلال به همدیگر ربطی ندارند. مجرد این که حکم واقعی وُحدانی است مستلزم این نیست که ظهور دلیل نسبت به افراد موضوع وُحدانی باشد، به عنوان مثال اگر گفته شود ما ده نفر با هم این آش را پختیم و از میان این ده نفر یک نفر فقط نظاره‌گر بوده است و این جمله به جهت تمسخر او گفته شده است. مجرد این جمله معنایش این نیست که اصالة الجد را نسبت به تک تک افراد نتوانیم جاری کنیم. به تعبیر دیگر نسبت به هر نفر اخبار از شراکت در پختن می‌دهیم که ممکن است جدی باشد یا شوخی. و جدیت هر کدام ارتباطی با جدیت دیگری ندارد. در جایی هم که عام مجموعی به کار می‌بریم شارع می‌گوید شما باید نماز چهار رکعتی با همۀ اجزاء و شرایط بخوانید. بازگشتش به این هست یک تکلیف مجموعی هست و نسبت به هر جزء اخبار داده می‌شود به جزئیت نسبت به مجموع. اخبارات انحلالی است، مجرد این که امر به جزء در ضمن امر به کل است مستلزم این نیست که اخبار مستقل از آن نشود و جزئیت این افراد با هم ارتباطی ندارند به این معنا که اخبار از جزئیت هر کدام استقلال نداشته باشد، لذا اگر اخبار از جزئیت در یک مورد به مشکلی برخورد ربطی به اخبار از بقیه ندارد. از طرفی دیگر اگر حکم انحلالی باشد مجرد انحلالی بودن حکم مستلزم این نیست که کلام ظهورات عدیده داشته باشد. ممکن است این ظهورات به هم وابسته باشد و تا آخر آن بحث.

شاگرد: این مثال ؟؟؟ را که فرمودید الآن منظورتان این است که چند تا اخبار داریم اثباتاً؟

استاد: نسبت به اصالة الجدش. در جلسۀ بعد من این بحث را مطرح کردم که این انحلال را نسبت به چه مرحله‌ای می‌سنجید؟ نسبت به مرحلۀ مراد استعمالی؟ یا نسبت به مراد جدی؟ به کدام مرحله؟ و بعد این را مطرح کردیم که در مرحلۀ مراد استعمالی واضح است یک مورد استعمالی بیشتر نیست. یعنی لفظ بیشتر از یک معنا استعمال نشده، انحلالی نیست. تعدد در ارادۀ استعمالی نیست. تعدد در مرحلۀ کاشفیت از مراد جدی است. و این کاشفیت از مراد جدی مستقل است و انحلالی است. بنابراین این مثال معروفی که من زیاد تکرار کردم، این مثال را که امام صادق علیه السلام در وصیتشان فکر کنم همینجا هم باید آورده باشم.

شاگرد: صدق و کذب مربوط به همان ؟؟؟ کاشفیت از مروج دیگری نیست؟

استاد: نه، حالا می‌گویم. این را اجازه بدهید توضیح بدهم. امام صادق علیه السلام وصیت کردند، می‌گوید در وصیتشان وصیت کردند که وصی من این ۵ نفر هستند. زنم، امام کاظم، عبد الله افطح، امیر مدینه، خلیفه. اهل دقت از همین وصیت فهمیده بودند که ایشان امام کاظم را تعیین کرده. چطور؟ گفتند آن خلیفه و امیر مدینه که تلفظا خارج هستند. زن هیچ وقت نمی‌تواند امام باشد، امام باید مرد باشد. می‌ماند امام کاظم و عبد الله افطح. اوّلاً امام واحد است، امام متعدد نمی‌تواند باشد. چرا در کنار برادر بزرگ، برادر کوچک را مطرح کردند؟ عبد الله افطح بزرگ‌تر از امام کاظم بوده. امام کاظم فرزند سوم بوده. اسماعیل که در زمان حیات امام صادق از دنیا رفته، عبد الله افطح و امام کاظم. در زمان وفات امام صادق علیه السلام دو تا فرزند بزرگ داشتند که عبد الله افطح بزرگ‌تر بوده امام کاظم فرزند دوم بوده. صحبت سر این هست که اگر عبد الله افطح شایستگی امامت داشت چرا فرزند بعدی ضمیمه شده؟ ضمیمه شدن این معنایش این بوده که مشکل داشته این ضمیمه شده. پس آن هم مشکل دار می‌شود می‌ماند امام کاظم علیه السلام. بحث سر این است که در اینجا چهار نفرش را به جهت نکاتی که وجود دارد حکم نسبت به آنها جدی نیست، یا به جهت تقیه است یا به جهت کاندیداهایش پوششی هستند. این نتیجه گرفتند که امام کاظم علیه السلام امام است. صحبت سر این است که آیا مجرد این که حکم نسبت به چهار نفر از ۵ نفر ارادۀ جدی در موردش وجود ندارد معنایش این است که نسبت به پنجم هم مراد جدی نباشد؟ نه. چون مستقل از هم هستند، نکات مستقل است من این را بحثش را کردم که انحلال و عدم انحلال وابسته به نکاتی هست که منشأ می‌شود که این شخص درش مراد جدی نباشد. هر کدامشان یک نکته دارد، مثلاً خلیفه و امیر مدینه نکته‌ای دارد که آن نکته در امام کاظم نیست. همسر امام نکته‌ای دارد که آن نکته در امام کاظم نیست. برادر بزرگ‌تر نکته‌ای دارد که آن در مورد امام کاظم نیست. همۀ اینها و انحلال و انحلال وابسته به آن نکات هست که آیا آن نکاتی که منشأ می‌شود از حکم ارادۀ خلاف ظاهرش بشود آنها مستقل از هم هستند یا نکته، نکتۀ وحدانی است. پس بنابراین در مرحلۀ مراد جدی، مرادات عدیده‌ای می‌تواند داشته باشد. البته ممکن است مراد واحد باشد، من آن را در همان بحث هم اشاره کردم که مراد جدی هم این که می‌گوییم حتماً همه جا انحلالی است و مستقل از هم هستند اینجور نیست. گاهی اوقات ممکن است بگوییم اینها مستقل هم نیستند. توضیحاتش در این بحث هست. آنجا یک مطلبی من در درس گفتم، در همین جلسۀ شمارۀ ۵۱- ۲۴۵ که من دیروز خلافش را عرض کردم. در درس ما آنجا گفتیم که در مراد تفهیمی هم ما یک مرحلۀ مراد تفهیمی غیر از مراد استعمالی و مراد جدی قائل هستیم، در مرحلۀ مراد تفهیمی هم حکم وحدانی است. ولی دیروز عرض کردم نه در مرحلۀ مراد تفهمیی ممکن است حکم متعدد باشد. مرادهای تفهیمی متعدد داشته باشیم. نسبت به بعضی از افراد یک مراد داشته باشد. نسبت به بعضی افراد دیگر مراد دیگر داشته باشد. بعضی از این مرادهای تفهیمی‌اش از باب شوخی باشد، بعضی‌هایش جدی باشد، چیزهایشان متفاوت هم باشد. فرض کنید که ۵ نفر اینجا هستند که اوّل صبح باید سر کار بروند. یکی‌شان خیلی تنبل است. حاضر نیست اوّل صبح سر کار برود. در نتیجه امر که نسبت به او هم هست امر شوخی است و الا او که امر من فایده‌ای در تحریک او ندارد. من می‌گویم که آفتاب زد بلند شوید. این آفتاب زد مراد تفهیمی‌اش می‌تواند این باشد، حالا بلند بشوید هم به کار نبرم، همین آفتاب زد، بچه‌ها آفتاب زد. این آفتاب زد ممکن است مراد تفهیمی متفاوتی داشته باشند. و این مراد تفهیمی‌ها در مراد جدی بودن نبودن هم متفاوت بشوند. اوّلاً مراد تفهیمی‌هایشان متفاوت باشد، ممکن است هر کدامشان مراد تفهیمی مستقل از دیگری داشته باشند. لازم نیست که مراد تفهیمی واحد داشته باشد. ممکن است افراد متعددی که تحت دلیل هستند مراد تفهیمی‌هایشان فرق کند. اینها را باید از همدیگر تفکیک کرد. خیلی هم مهم است تشخیص این که آیا، حالا این را هم بگویم. من تصور می‌کنم در بحث فرق بین کذب و توریه. کذب به مرحلۀ مراد استعمالی مربوط است و توریه مربوط به مراد تفهیمی است. وقتی شخص توریه می‌کند استعمال خلاف واقع ندارد. ولی مراد تفهیمی‌اش تفهیم خلاف واقع دارد. و آن وقت باید دید آیا ادلۀ حرمت کذب تفهیم خلاف واقع را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ آن وقت آن بحث‌های کذب و توریه و بحث‌هایی در آنجا هست که باید به آن پرداخته بشود.

شاگرد: فرق مراد جدی با انحلال ثبوتی چی است؟ می‌فرمایید مراد جدی ممکن است متعدد باشد؟

استاد: نه، کاشفیت دلیل نسبت به مراد جدی. بحث ما این است کاشفیت دلیل نسبت به مراد جدی مقام اثبات است دیگر. این کاشفیت انحلالی است. بحث ما ظهور دلیل در مراد جدی است. همۀ اینهایی که ما وارد مقام اثبات می‌شویم ظهور دلیل در مراد استعمالی، ظهور دلیل در مراد تفهیمی و ظهور دلیل در مراد جدی اینها انحلالی هستند یا انحلالی نیستند؟ خود آن مراد جدی انحلال ثبوتی است. بحث ما کاشفیت دلیل نسبت به اینها که مقام اثبات و ظهور هست این انحلالی هست یا انحلالی نیست. این است که کلام مرحوم شیخ را اینجوری تفسیر کرده بودم و تصورم این بود که فرمایشات حاج آقا هم همین است. حالا فرصت نکردم یک مقداری اینجا نرسیدم که به فرمایشات مختلف حاج آقا مراجعه کنم ببینم واقعاً حاج آقا همین مطلبی را که من فهمیدم از عباراتشان در می‌آید یا من برداشتم از فرمایشات حاج آقا این بوده.

شاگرد: تقیه‌ای که در کلام امام صادق فرمودید واقعاً با کذب فرق دارد، تقیه را فرمودید

استاد: در واقع یک نوع توریه است. یعنی نسبت به مراد جدی، که مراد جدی تفهیمی. این هم تفهیمی به آن معنا نیست. یعنی نسبت به شیعیان تفهیمی نشده که اینها خلیفه هستند. چون یک قرینۀ خارجیه وجود دارد که خلیفه وصی امام نمی‌تواند باشد. بنابراین تفهیم به آن تفهیم نشده. این تفهیم نسبت به افراد ممکن است متعدد باشد. نسبت به یکی تفهیم شده باشد نسبت به یکی تفهیم نشده باشد. به دلیل نکات خارجی که وجود دارد.

شاگرد: صدق و کذب برای کدام مرحله است؟

استاد: اصلاً برای این مراحل نیست. صدق و کذب برای مراد استعمالی است. البته مراد استعمالی به یک معنا مراد استعمالی که، حالا اجازه بدهید صدق و کذب را بعداً صحبت بکنیم. مراد استعمالی که در مقام مراد تفهیمی روشن هست که مراد استعمالی نیست، کذب هم نیست. کذب بین این دو تا با همدیگر است یعنی فقط مراد استعمالی نیست، حالا آن را یک کم باید تعبیر را پخته کرد که چجوری باید تعبیر بکنیم. حاج آقا این بحثش را در کتاب نکاح آن جوری که من در این فهرست‌های کتاب نکاح نوشتم استصحاب حکم المخصص در درس ۲۸۹، صفحۀ ۹ تا درس ۲۹۰، صفحۀ ۶. درس ۴۷۳، صفحۀ ۷. درس ۶۰۵، صفحۀ ۶ و ۷. درس ۶۰۶، صفحۀ ۳ تا ۷. حالا اینها را من می‌بینم فرصت نکردم نگاه کنم ببینم چی به چی است. در بحث‌های دیگرشان هم این برای نکاح بود، در بحث‌های دیگرشان هم این بحث مطرح است باید مراجعه کنم آدرس‌هایش را در بیاورم و اینها. به هر حال فرصت نکردم به این کار. حالا آن را بعداً عرض می‌کنم. برنامۀ جامع فقه مراجعه کردم ببینم که این بحث در کجاها مطرح شده. به خصوص در کلام خود شیخ انصاری در کجاها وارد شده و کلام شاگردهای مستقیم شیخ انصاری. مثل میرزا حبیب الله رشتی، مثل آخوند خراسانی، مثل مرحوم آشتیانی. حاج آقا رضا همدانی آن هم ظاهراً شاگرد شیخ است و امثال اینها. آنها چجوری کلام شیخ را فهمیدند و این بحث را چجوری دنبال کردند این مفید هست. این است که آدرس‌های اینها را اینجا یادداشت کردم. در رسائل در همین مسئلۀ مورد بحث ما در کتاب‌های اصولی همه دارند. کتاب اصولی را هم یک بار باید ببینم من باز هم فرصت نکردم که ببینم در غیر اینجا در لابلای مباحث دیگر باز اشاره به این مطلب هست یا نیست.

آدرس را بخوانم. کتاب مکاسب را آورده بودم که عبارت‌های مختلف شیخ را برایتان بعضی‌هایش را بخوانم و تطبیقاتی که این مسئله را ایشان داده آن تطبیقات را ذکر کنیم. این تطبیقات علاوه بر این که مراد مرحوم شیخ را روشن‌تر می‌کند خودش تطبیقات مسئله است. از این جهت هم که صرفاً یک قاعدۀ خشک و خالی و بدون تطبیق و بدون تفریع بر فروع نیست می‌تواند مفید باشد. من از زمان شیخ انصاری تا زمان مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی با یک گشتن ساده مواردی که یادداشت کردم را می‌خوانم احتمالاً موارد دیگری هم هست، حتماً هست. ولی من یک سری جست‌وجوهای محدودی را جست‌وجو کردم. ممکن است با الفاظی که من دنبالش گشتم نبوده ولی همین مطلب بوده. مکاسب، جلد ۳، صفحۀ ۴۵۸. جلد ۴، صفحۀ ۱۶۳ و ۱۶۴. جلد ۵، صفحۀ ۲۰۷، که بحث اصلی‌اش همین بود که دیروز خواندم. کتاب الطهارة شیخ انصاری، جلد ۲، صفحۀ ۲۹۵. کتاب الصلاة شیخ انصاری، جلد ۳، صفحۀ ۱۳۲. خیارات میرزا حبیب الله، این خیارات میرزا حبیب الله نکات خیلی مهمی دارد در فهم کلام شیخ انصاری، من رفتم اینجا کتابخانه پیدایش نکردم. این خیلی مطالب مهمی داشت و در فهم کلام شیخ کاملاً مؤثر بود. خیارات میرزا حبیب الله، ۲۲۶، ۲۶۹، ۴۴۴، ۵۳۳ تا ۵۳۶، ۶۲۲. کتاب اجارۀ میرزا حبیب الله، صفحۀ ۲۵. قضا مرحوم آشتیانی، جلد ۲، صفحۀ ۲۵۶. حاشیۀ کتاب مکاسب مرحوم حاج آقا رضا همدانی، ۳۴، ۱۸۵، ۳۵۸، ۳۶۶، ۴۸۸. مصباح الفقیه، جلد ۷، صفحۀ ۱۴۶؛ جلد ۱۴، صفحۀ ۵۵۴. غایة الآمال، مرحوم مامقانی، جلد ۳، صفحۀ ۳۹۳؛ الفوائد الجعفریة، صفحۀ ۱۰۲. منحل الغمام، جلد ۱، صفحۀ ۲۱۱ و ۲۱۲. حاشیۀ مکاسب مرحوم آخوند، صفحۀ ۲۱، ۷۳، ۱۲۰، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۹۸.

نکته اینجا عرض بکنم آن این است که محور بیشتر مطالبی که در مقام فهم مطالب داریم یا کلام مرحوم شیخ است یا کلام مرحوم آخوند. این که در حاشیۀ مکاسب که اینجا دارند، به این مواردش مراجعه کنید تک تک ما مراجعه می‌کنیم نقل می‌کنیم.

کتاب فی الوقف برای مرحوم آخوند، صفحۀ ۷۱. حاشیۀ مکاسب مرحوم سید یزدی، جلد ۲، صفحۀ ۴۹. حاشیۀ مکاسب میرزای شیرازی، جلد ۲، صفحۀ ۳۲ و ۴۱. همۀ اینها براساس آن چاپی هست که در جامع فقه هست. بعضی از اینها مثلاً حاشیۀ مکاسب میرزای شیرازی اخیراً یک چاپی اخیری درش شده که اینجا کتابخانه هم دیدم هستش. آن آدرس نیست من آدرسم براساس چاپ آنچه که هست در جامع الفقه نقل شده. حاشیۀ مکاسب مرحوم ایروانی، جلد ۱، صفحۀ ۸۸، ۱۷۱، جلد ۲، صفحۀ ۱۶، صفحۀ ۳۹ تا ۴۲، صفحۀ ۴۹. المکاسب و البیع مرحوم نایینی، جلد ۱، صفحۀ ۲۲۹؛ جلد ۲، صفحۀ ۱۸۸. منیة الطالب، جلد ۱، صفحۀ ۸۵ و ۲۷۱؛ جلد ۲، صفحۀ ۸۹ تا ۹۲. حاشیۀ مکاسب مرحوم اصفهانی، جلد ۲، صفحۀ ۲۳۷، ۳/۲۲۲، ۴/۴۸ و ۲۸۲.

حالا اینها را ملاحظه بفرمایید این مطلب. من بعداً به ذهنم رسید، حالا این تفسیری که قبلاً ما می‌کردیم که ایشان به انحلال در مقام ثبوت یا انحلال در مقام اثبات ناظر است، بعداً به ذهنم رسید که ممکن است اصلاً ناظر به این. آن که عام مجموعی و عام استغراقی نیست واضح است. یعنی آن روشن است همانجور که مرحوم حاج آقا اشاره می‌فرمایند. ولی حالا چی مرادش هست، به خصوص با توجه به تعبیری که در مکاسب دارد، که قسم اوّل را قیدیت تعبیر می‌کند، قسم دوم را ظرفیت تعبیر می‌کند. قیدیت و ظرفیت آن را انحلال اثباتی معنا کردن و عدم انحلالی خیلی سخت است. اینها یک نگاه دیگری در مسئله داشته باشد. فهم درست کلام مرحوم شیخ در تنقیح خود مطلب هم مهم است. برای این که خود مطلب هم خوب پخته بشود. در واقع این وجوهی که ما ذکر می‌کنیم در تبیین مطلب شیخ خود وجوهی هست برای تفسیر در مسئله که هر کدامشان به یک گونه‌ای، صرفنظر از این که کلام شیخ با اینها تطبیق بکند یا تطبیق نکند خودش وجوهی هست برای تنقیح کلام محل بحث.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان